

۲۱ / ۱۰ / ۱۳۸۰

شماره ۲۵

ازاداعلماءتوسلوانسلمان
توسلوانسلمان

دانشگاه تهران
دانشکده الهیات و معارف اسلامی

پایان نامه

دوره کارشناسی ارشد رشته

016378

علوم قرآن و حدیث

شرح شواهد

البيان في تفسير القرآن

(از سوره حمد تا آیه ۶ بقره)

استاد راهنما

دکتر سید مرتضی آیت الله زاده شیرازی

نگارش

علیرضا دل افکار

۱۳۶۹ - شمسی

۳۹۶۷۱

در بیان معانی آیه‌ها
در تفسیر قرآن

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مقدمه

بانگش در تاریخ ادیان آسمان روشن می‌شود که سنت الهی در انزال کتب بر این مبنای بوده که هر پیامبری را به زبان قومش معصوم کند تا مردم پیام پیامبر را بطور کامل درک نمایند و هدایت آنها بصورت آسانتر انجام گیرد. خداوند متعال در قرآن به این مطلب تصریح کرده می‌فرماید:

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ اِبْرَاهِيمَ ۲۴

از این سنت پیامبر اسلام (ص)، استثناء نبوده و به زبان قومش برانگیخته شده و قرآن عربی بر مردم نازل گشته است.

إِنَّهُ لَنَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ • نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ • عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ •

بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ • شعراء / ۱۹۲ - ۱۹۵

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ یوسف / ۲۱

علیرغم هماهنگی زبان قرآن و سبک و اسلوب آن با زبان مازنی در تعبیر و الفاظ قرآن، واژه‌های پیچیده و عامضی بنظر می‌آیند که مفهوم و منظور آنها در سرت قابل درک نیست و نیاز به تفسیر و تبیین آنها می‌باشد.

در صدر اسلام و خود مقدس رسول اکرم (ص)، مبین حقیق قرآن بودند و صحابه در آنچه فهمش برای آنان دشوار بود به آنحضرت مراجعه می‌کردند و آن حضرت نیز برای آنها قرآن را تبیین می‌نمود.

وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ نحل / ۴۴

پس از رحلت پیامبر (ص)، ملین در فهم معانی قرآن دچار دشواری و اختلاف گشتند و خود را نیازمند به تبیین حقایق قرآن و توضیح معانی آن دیدند و دنبال آن تفسیر قرآن در میان ملین رایج گشت.

از صاحبی که ملانان در تفسیر قرآن بکار گرفتند، استفاده از اشعار عرب بود. ابن عباس از مفسران بزرگ عصر صحابه در این باره شهرت خاص دارد، چنانکه سیوطی می‌نویسد:

ابن عباس گفته است: شعر دیوان عرب است، هرگاه حرفی از قرآنی که خداوند آنرا به زبان عربی نازل کرده است برای ما مبهم بود به دیوان عرب مراجعه می‌کردیم و همواره از طریق علمای آن می‌آورد:

ابن عباس گفت: اگر از غریب القرآن چیزی از من پرسید، آنرا در شعر جستجو کنید زیرا شعر دیوان عرب است ۴۰.

و هنگامی که نافع بن ازیق درباره تفسیر قرآن مسائل از او می‌پرسد، در پاسخ او از شعر مکتوبات در آغاز نافع از او درباره عذین، در آیه «عن الیمین وعن الشمال عذین»، سؤال می‌کند و ابن عباس جواب می‌دهد. العزون: الحلق الرقاق. نافع می‌پرسد: آیا اعراب آنرا می‌دانند. ابن عباس پاسخ می‌گوید: بله، مگر شعر عبید بن ابرص را شنیده‌امی که گفته است:

فَجَاءُوا يَهْرَعُونَ إِلَيْهِ حَتَّى
يَكُونُوا حَوْلَ مَنبَرِهِ خَزِينًا

و این سؤال و جواب ادامه دارد تا به دو سبب مورد می‌رسد که سیوطی همه آنها را در اتقان آورده است ۴۰.

بنابراین استفاده از اشعار عرب در تفسیر قرآن از عصر صحابه رواج داشته است و تا سده اخیر کمتر تفسیری تألیف شده که از شعر بهره نگرفته باشد.

شیخ طوسی (ره) صاحب تفسیر البیان نیز از این شیوه استفاده کرده و در تبیین و تفهیم مطالب از اشعار مکتوبات استفاده کرده است.

البته شیخ در مقدمه تفسیر تامل زیادی به استفاده از اشعار در تفسیر قرآن نشان نمی‌دهد و می‌نویسد:

و اگر عباد مکه و مدین و خزرج و بنی‌نضیر آنها نبود هرگز در قرآن به شعر و مثل آن استشهد نمی‌کردیم. زیرا اینهاست امران است که با بیستی از شعر جاهلی یا واژه‌های منقول از برخی اعراب و یا امثال آن در قرآن استشهدا در شود و حال آنکه مقام و منزلت بنی‌گراسی اسلام دهد، کمتر از همچو از آنان نبوده و در فضیلت زبان کمتر از مرتبه نافع جعدی و زهر بن کعب و غیره نیست.

نکته قابل توجه اینکه چون شعر یکی از افراد مذکور یا شاعران کم‌ارزش دیگر عرب برای آنها

ارائه شود، آرامش خاطر و اطمینان می‌یابند در حالیکه آنها به سخن محمد بن عبدالله (ص) راضی نمی‌شوند. از افرادی که در نبوت او شک می‌کنند چه انتظاری است که در نسب و فصاحت او شک نکنند. پیامبر در قومی پرورس یافت که در نهایت در فصاحت و مرجع لغت لغت بودند. البته اگر کافران قریش و غیره در سخن و زبان پیامبر ناراضی می‌دیدند، آنرا دست آور و دلیلی برای خاموش کردن نوز او و ابطال رسالتش قرار می‌دادند و دیگر نیازی به تحمل سختی‌ها و بذل جان و مال خویش نداشتند، که اگر اینکار را کرده بودند روشن و آشکار بود. علی‌رغم گریه آنها به الهام و تن ندادن به عبادت و میل به کارهای زسرت که آنها را کور و کور کرد و به انکار نبوت پرداختند، هرگز نتوانستند این نکته را رد کنند که پیامبر قرآن را آورد و آنرا دلیلی بر پیامبری قرار داد و بر عرب خواند.

حال که دانستیم پیامبر کمتر از هیچیک از آنها در فصاحت نیست، پس چگونه جایز است برای سخن او به شعر عربان استشهدا کرد؟ آیا این عناد محض و تعصب صرف نیست. اگر دیده می‌شود که علماء به شعر و گفتار سخنوران استشهدا می‌کنند فقط برای گسترش علم و محافقت از سفسطه و بهانه - جویی کفار است و اگر نه لازم نیست به یاده‌های آنها در باره قرآن توجه شود زیرا آنان عباری بالاتر از آنچه پیامبر بر آن قرار داد نیستند که پیامبر به آنها محکم زده شود.

از این بیان مفسر بدست می‌آید که او در تفسیر قرآن گرایش زیادی به استفاده از شعر نداشته و برای خاموش کردن صدای معاندین و جلوگیری از سفسطه بازی آنها است که به اندک از شعر استشهدا می‌کند. با توجه به تنزی مطالب در مذمت استشهدا به شعر، شیخ از جمله مفسران است که بیشترین شواهد شعری را در تفسیر خود آورده است. در حالیکه تصور هر خواننده‌ای پس از این مقدمه اینست که مفسر به شعر جز قلیلی استشهدا نکرده است. مقایسه‌ای در تعداد شواهد تفاسیر زیر مطلب را در بیشتر می‌کند.

از آغاز سوره حمد تا آیه ۶۰ سوره بقره، تفسیر الطبری در ۱۷۵، مجمع البیان در ۱۹۷، الکشاف در ۸۲، تفسیر ابوالفتح در ۱۴۶ و تفسیر القرطبی در ۲۷۸ مورد به شعر استشهدا کرده‌اند و تفسیر البیان در ۲۶۰ موضع از شعر استفاده نموده است که از میان تفاسیر فوق تفسیر القرطبی با ۲۷۸ شهد در مرتبه اول و البیان با ۲۶۰ شهد در مرتبه بعدی قرار دارد.

مفسران در استشهدا به شعر به معنی و مفهوم کلی شعر توجه زیادی نداشته‌اند و حتی از اشعار

بامعانی رنگ و اندک مستهجن بهره گرفته اند.

مادر این رساله به شرح شواهد شعری البیان پرداختیم و بردش زیر در این امر عمل کردیم. در ابتداءش حد را ذکر کرده و آنرا معنی نمودیم و سپس نامش عدد و ترجمه آنرا و آیات قبل و بعدش حد را آوردیم و پس از آن لغات شعر را معنی کرده و اعراب آنرا بیان نمودیم و در آخر نیز به بیان موضع استشهاد پرداختیم و در این باره توضیح داده ایم.

از مجموع شواهدی که شرح شد می توان آنها را به سه بخش کلی تقسیم کرد.

۱- شواهد لغوی

الف - استفاده از حد برای استعمال آن لغت در فلان معنی. کقول الشاعر:
نَجْوَتْ مُجَالِدًا فَوَجِدْتُ مِنْهُ
كَبْرِيحَ الْكَلْبِ مَاتَ حَدِيثٌ عَهْدٌ

نجوت فلانا: استنکته.

ب - استفاده از حد برای رواج آن در زبان عرب و عربی بودن آن.

کقول الشاعر:
وَحَضَرَتْ يَوْمَ الْحَمِيسِ الْأَحْمَاسِ
وَفِي الْوَجْهِ صَفْرَةٌ وَإِبْلَاسِ
که بر عربی بودن ابلیس با هم آورده شده است.

۲- شواهد صرفی و نحوی

الف - اَرَبِيَّ عَنِّي مَا لَمْ تَرَأِيَاهُ
که «ترأیاه» را با همزه آورده است.

کقول الشاعر:
وَقَدْ زَعَمْتَ لِيْلِي بَابِي فَاجِرٌ
لِنَفْسِي لِقَاهَا أَوْ عَلِيهَا فَجُورُهَا
که «او» در آن بمعنی «واو» کار گرفته است.

۳- شواهد معنوی

که به مفهوم بلیت یا قسمی از آن استسهار شده است.

در پایان از جناب آقای دکتر سیرازی که اینجانب را در تهیه این رساله راهنمایی فرمودند تشکر کرده و از زحمات آن انداد ارجمند قدر دانی می نمایم.

علیرضاد افشار

اسفند ماه ۱۳۶۹ هـ ش

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ①

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ② الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ③ مَا لَيْكَ يَوْمَ الدِّينِ ④
إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ ⑤ إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ⑥ صِرَاطَ
الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ ⑦

خَفِيفِ الشِّيَابِ لَا تُوَارِي لَهُ أُرْرًا

۱- وَأَسْمَرَ قَوَامٍ إِذَا نَامَ صُجْبَتِي

جِمَاعُ أُمُورٍ لَا تُغَاصِي لَهُ أَمْرًا ⑧

عَلَى رَأْسِهِ أُمَّ لَنَا نَقْدِي بِهَا

معنی: چہ سا در آنوقت کہ یاران من خوابیدہ اند نیزہ با پرچم نازکی کہ کمر او را پنهان نمی کند ایستادہ است. بر سر آن نیزہ پرچم داریم کہ بہ آن اقتداء می کنیم و مجمع امور ما است کہ امر او را نافرمانی نمی کنیم.

شاعر: ذوالرّمہ

نامش غیلان بن عُقبہ بن مسعود بن حارثہ بن عمرو بن یثکان بن عدس بن سناہ بن اُدّ
طابحہ بن الیاس بن مضر و کنیہ اش ابوالحارث و لقب او ذوالرّمہ می باشد. ⑨ و تسمیہ
او را بہ ذوالرّمہ بجهت شعر زیر دانستہ اند: ⑩

غَيْرُ ثَلَاثٍ مَا يَثَلَاتِ سَوْدٍ

لَمْ يَبْقَ مِنْهَا أَبَدٌ الْأَبِيدِ

أَشْعَثَ بَاقِي رُمَّةِ التَّقْلِيدِ

وَغَيْرُ مَرَضُوحِ الْغَفَا مَوْتُودِ

وی یکی از عشاق معروف عرب است و نام معشوقہ او رمیہ بودہ است. ⑪ ابن سلام او
را در طبقہ دوم شعرائی اسلامی ذکر کردہ است. ⑫

واثرگان: «أَسْمَرَ»: نیزہ. «أُرْرًا»: جاسی بتن شلوار بر کمر.

۱- دیوان ذوالرّمہ (۳: ۱۴۴۶) و تفسیر الطبری (۱: ۱۰۸).

۲- الاغانی (۱۷: ۳۰۶). ۳ و ۴ - الشعر والشعراء: ۴۳۹.

۵- طبقات فحول الشعراء: ۴۵۲.

اعراب: «او» به معنی رب و «اسم» مجرور به آن است. «قوام» صفت اسم و «اذا» ظرف و مضاف به جمله «نام صحبتی» می باشد. و «حیف الثیاب» صفت برای اسم است. و «لاتواری» جمله فعلیه و «أزر» مفعول آن می باشد. «علی رأسه» خبر مقدم و «ام» مبتدای مؤخر و جمله «فقدی بها» صفت آن در موضع رفع است. و «جماع امور» و جمله «لانغاصی له امرا» هر دو صفت برای ام هستند.

استشهاد: به کلمه «ام» است که به معنی برجم کفار رفته است.

۲- إِذَا كَانَتِ الْخَمْسُونَ أُمَّكَ لَمْ يَكُنْ لِدَائِكَ إِلَّا أَنْ تَمُوتَ طَبِيبٌ (۱)

معنی: وقتی سن تو پنجاه باشد، طبیبی جز مردن برای دردتو نیست.
شاعر: شیخ طوسی (ره) و محمد بن جریر طبری در تفسیر خود آنرا به حمید بن ثور الهلالی نسبت داده اند، ولی ظاهراً بیت از او نیست زیرا علاوه بر اینکه آنرا در دیوانش نیافتم، بحفظ در البیان والتبیین، ابن قتیبه در عیون الاخبار و راغب در محاضرات الأدباء آنرا از ابو محمد عبدالرحمن الیوب الیهمی که از شعرای دوات عباسی است دانسته اند. ^{۱۳} بیت فوق و ابیات بعد از آن باین روایت جا حظ خنین است:

إِذَا كَانَتِ السَّبْعُونَ سِنِّكَ لَمْ يَكُنْ
وَإِنَّ أُمَّراً قَدْ سَارَ سَبْعِينَ حِجَّةً
إِذَا مَا مَضَى الْقَرْنَ الَّذِي أَنْتَ فِيهِمْ
لِدَائِكَ إِلَّا أَنْ تَمُوتَ طَبِيبٌ
إِلَى مَنْهَلٍ مِنْ وَرْدِهِ لَقَرِيبٌ
وَخَلِفْتَ مِنْ قَرْنٍ فَأَنْتَ غَرِيبٌ

۱- البیان والتبیین (۳: ۱۲۶)، عیون الاخبار (۲: ۳۲۲)، تفسیر الطبری (۱: ۱۰۸) و محاضرات الأدباء (۲: ۱۴۹).

۲- وی حمید بن ثور بن عبد الله بن عامر بن ابی ربیعہ بن نھیک بن ہلال بن صعصعہ بن معاویہ بن بکر بن ہوازن بن منصور بن عکرمہ بن خصفہ ابن قیس بن عیلان بن مضر بن نزار است و کنیہ اش ابوالمثنی می باشد. او از شعرای مخضرمی است که در زمان عثمان وفات یافته است. این سلام او زار در طبقه چهارم شعرای اسلامی نام برده است. رک:

طبقات فحول الشعراء: ۴۹۵، الشعر والشعراء: ۳۰۶، الاغانی (۴: ۳۵۸)، معجم الادباء (۱۱: ۱۳) و شرح شواهد المعنی (۱: ۲۰۱). ۳- تفسیر الطبری (۱: ۱۰۸).

چنانکه ملاحظه می شود جا حظ بجای « الخفسون امک »، السبعون سنگ ضبط نموده است و^(۱) بالتوجه به موضع استشهاد که کلمه « ام »، است در صورت صحت ضبط جا حظ شعر خالی از مورد استشهاد می باشد.

اعراب: « اذا » شرطیه . « كانت الخفسون امک » جمله شرط و « لم یکن لداک ... » جواب آن است و « طیب » اسم لم یکن می باشد.
استشهاد: برخی گفته اند که علت نامیده شدن مکه به ام القری این است که زمین لزان گزیده شده و از انجست برای بقیه زمین بعنوان ام است. به همین معنی « ام » در شاهد بکار رفته است و شاعر سن و عمر پنجاه سال را ام نامیده زیرا پنجاه سنین پائین تر را در بر می گرد و برای همین کمتر بعنوان ام است .

۳- نَأَتْ بِسَعَادَ عَنكَ نَوَى شَطُونُ قَبَانَتْ وَ الْفَوَادُ بِهَا رَهِينُ^(۲)
معنی: سعادت از تو دور شد دوری در دناک، پس او جدا شد و رفت در حالیکه دل گروهی او است .

شاعر: نابغه بنی ذبیان

نامش زیاد بن معاویه بن ضیاب بن جناب بن یربوع بن عیظ بن مژة بن عوف بن سعد بن ذبیان بن بقیض بن رزیت بن غطفان بن سعد بن قیس بن عیلان بن مضر^(۳) و کنیه اش ابوامامه و ابوشامه^(۴) و ملقب به نابغه می باشد، وجه تسمیه او را به نابغه بجهت این شعر گفته اند: (۵)

فَقَدْ بَنَعَتْ لَهُمْ مِنَّا شُؤُونَ

وی از بزرگان و اعظم شعرائی جاهلیت و از طبقه اول آنان است و معاصرانش نظر او را در نند شعر حجت می دانستند. او در بازار عکاظ برسد قضاوت شعری نشست و شاعران بزرگی مانند اعش، حسان بن ثابت و خنس و آثار خود را بر او عرضه می دانستند^(۶)؟ نابغه و

۱- روایت عبید اللخبار « السبعون سنگ » و روایت محاضرات الأدباء « السنون سنگ » و تنها در تفسیر الطبری « امک » ضبط شده است.

۲- دیوان نابغه: ۱۷۸، تفسیر الطبری (۱: ۱۱۲) و اللسان (شطن). بقیه یاد می در صفحه بعد

امرئ القیس، زعیر و اعسی را بیوان شعر عربی هستند و ابن سلام آنها را در طبقه اول شعری جا علیت ذکر کرده است. (۱۱)

واذگان: «نأت عنک»: از تو دور شد. «سعاد»: نام معشوقه ای در عرب است. «نوی»: جدائی، دوری. «بیان»: جدا شد. «رهین»: گروسی، گرو گذاشته شده.

اعراب: «سعاد» متعلق به «نأت» و «نوی» مفعول نطق جمله می باشد. «واو» حالیه و جمله «الفؤاد بهار هین» حال و در موضع نصب است.

استشهاد: به «شطون» است که به معنی دور بکار رفته است و دلالت می کند بر اینکه شیطان از شطنت داری: خانه ام را دور کردم، مشتق می باشد.

۴- أَيُّهَا شَاهِنُ عَصَاهُ عَكَاهُ ثُمَّ يَلْقَى فِي السِّجْنِ وَالْأَكْبَادِ (۱۲)

معنی: هر خبیثی که او را فرمان نبرد، در بندش کشد و آنگاه در زندان و شکنجه قرار داده شود.

شاعر: امیه بن ابی الصلت

وی امیه بن ابی الصلت بن ابی ربیع بن عبد عوف بن عقیده بن غیره بن قسی و قسی هو ثقیف بن منبّه بن بکر بن هوازن بن منصور بن عکرمه بن خصفه بن قیس عیلان است. (۱۳) امیه کتب آسمانی قبل را خوانده بود و از عبادت بهر اعراض کرده و به بعثت پیامبری حدید خبر می داد و چون شنیده بود که این پیامبر از میان اعراب مبعوث می شود لذا به پیامبر شدن خود امید داشت و از این روی وقتی خبر بعثت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) را شنید از روی حسادت نسبت به او کفر ورزید. پیامبر درباره او فرموده: آبن لسانه و کفر قلبه. (۱۴) ابن سلام او را در شعری لطیف ذکر کرده است. (۱۵)

۳۵ و ۳- الشعراء الشعراء: ۹۸ و الاغانی (۱۱: ۳). ۴- امامه و اشنامه نام دو دختران او بوده اند.

۶- الاغانی (۱۱: ۳). ۱- طبقات فحول الشعراء: ۴۳

۲- دیوان امیه بن ابی الصلت: ۵، تفسیر غریب القرآن: ۲۴، تفسیر الطبری (۱۲: ۱) و اللسان (شطن و عکا). ۳- الشعراء الشعراء: ۳۶۹. ۴- رک، الشعراء الشعراء: ۳۶۹ - ۳۷۲ و

الاغانی (۴: ۱۲۳ - ۱۳۷) ۵- طبقات فحول الشعراء: ۲۱۷.

واژگان: «شاطن»: خبیث، کسی که از حق دوری کند. «عکاه»: آزار بستر، «عکاه فی الحدید»: آزار در قید آهنین بستر. «الاکباده»: جمع کبده؛ سستی و دشواری. «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ^{۱۱}»: بحقیقت که ما انسان را در رنج و مشقت آفریدیم.

اعراب: «ای» موصول و مبتدا و «ما» زائده و غیر کافه، زیرا ای را از عمل باز نداشتند و «شاطن» به اضافه جر گرفته است. «عصاه» جمله فعلیه و همچنین «عکاه» جمله فعلیه است و هر دو خبر ای می باشند. «ثم» حرف عطف و «یلقی» عطف بر خبر است و «فی السجن» ظرف برای یلقى می باشد.

استشهاد: به «شاطن» است تا دلالت کند بر اینکه شیطان از شطن مشتق است نه از شاط، زیرا اگر شیطان از شاط مشتق باشد ش عرث طن نمی گفت و بیای آن ش لظ ذکر می کرد.

۵- اِلَى الْحَوْلِ ثُمَّ اسْمُ السَّلَامِ عَلَيْكُمَا وَمَنْ يَبْكِ حَوْلًا كَابِلًا فَقَدْ اَعْتَدَ

معنی: (ای دخترانم) تا یکسال برای من گریه کنید آنگاه متوجه نام خدا باشید و هر کس که یکسال تمام گریه کرد عذرش پذیرفته است.

شاعر: لبید بن ربیعۃ العامری

وی لبید بن ربیعۃ بن مالک بن جعفر بن کلاب بن ربیعۃ بن عامر بن صعصعۃ بن معاویه بن بکر بن هوازن بن منصور بن عکرمه بن خصفۃ بن قیس بن عیلان بن مضر و کنیه اش ابو عقیل است^{۱۳}.

لبید از شعرای جاهلی و از بزرگان آنان است و جز محضری نیز محسوب شده است. ابوالفرج اصفهانی می نویسد: لبید یکی از شعراء جاهلی است که هم از آنان شمرده شده و هم از محضریین یعنی کسی که اسلام را درک کردند و از شعرای معمری باشد که صد و چهل و پنج سال عمر کرده است^{۱۴}. حمداله ستوفی وفات او را در سال چهل و یک هجرت و عمرش را صد

۱- سوره بولد: ۴ • ۲- دیوان لبید: ۷۹، معانی القرآن (۱: ۴۴۸)، مجاز القرآن

(۱: ۱۶)، تفسیر غریب القرآن: ۷، تفسیر الطبری (۱: ۱۹) و اللسان (عذر)

و پنجاه و هفت سال بیان کرده است.^{۱۱} ابن سلام از وی در طبقه سوم شعری جاهلی نام برده است.^{۱۲}

شاهد از قصیده ای است که لبید در حال اختصار به رود خورش خطاب می کند:

تَمَيَّأْتُ ابْنَتَايَ أَنْ يَعِيشَ أَبُوهُمَا وَعَلَّ أَنَا إِلَّا مِنْ رَبِيعَةٍ أَوْ مُضَرٍّ
و آن گاه می گوید:

فَقُولُوا فَقُولُوا بِالَّذِي قَدْ عَلِمْنَا وَلَا تَخْمِشُوا وَجْهًا وَلَا تَعْلَقَا شَعْرَهُ
وَقُولُوا هُوَ الْمَرْءُ الَّذِي لِأَخِيلَةَ أَضَاعَ وَلَاخَانَ الصِّدِيقَ وَلَا غَدْرَ
إِلَى الْحَوْلِ تَمَّ اسْمُ السَّلَامِ عَلَيْهَا وَمَنْ يَبْكِ حَوْلًا كَامِلًا فَقَدْ اعْتَدَرَ

واژگان: «حول»: «حول»: «سال

اعراب: «الی الحول» متعلق به فعل مقدر که بنا به آنچه از ابیات قبل بدست می آید، «ابکیانی الی الحول» می باشد. «اسم السلام» مبتدای و «علیکما» خبر آن است. «من» موصوله که متضمن معنی شرط است، «ببک» جمله شرطیه و «حولاً» مفعول فیه و «کاملاً» صفت آن می باشد. و جمله «فقد اعتذر» جواب شرط است و «فاء» برای جزاء می باشد. استشهد: به «اسم السلام» است. گروهی معتقدند که اسم همان مسمی است و به این شعر لبید استدلال کرده که معنای «اسم السلام علیکما»، «السلام علیکما» بوده و «اسم السلام» همان «السلام» است.

ابو الفتح رازی در این باره می نویسد:

الکون بدانکه اسم دگر باشد و مسمی دگر و این سینه است آنان را که عین گویند بغایت رکب، برای آنکه اسم باشد و مسمی نباشد و مسمی باشد و اسم نباشد و یک مسمی را بسیار اسما باشد و در یک اسم بسیار ستمات اتراک کند چون الفاظ مشترک فی قولهم عین و جون و شفق. اگر اسم مسمی بودی بایستی آنکس که آتش گفتی زبانش بسوختی و آنکس که غسل گفتی دهانش شیرین شدی و این تجاسس باشد و جگه تجاسس بد کردن باز تکاب این و خدای تعالی را در قرآن و اخبار هزار یک نام است، اگر اسم و مسمی یکی باشد بهر اسمی مسمی باشد تا لازم آید که هزار و یک خدا باشد و دیگر اسم مسموع و مکتوب و مرقوم باشد و مسمی باین صفت نباشد دیگر مسمی

در یکجا بود و نامش برکنده در مواضع مختلف . اما شبهت اِسَان بقول لبید :
 الى الحول ثم اسم السلام عليكما و من يبك حولا كاملا فقد اعتذر
 جواب اینست که گوئیم بدین سلام نام خداى تعالى خواست که از نامهاى خداى بکى سلام
 است ، معنی آنست که ثم اسم الله عليكما .^{۱۱}
 شیخ طوسی (ره) می فرماید :

آنکه اسم السلام همان السلام باشد اشتباه بزرگی است و معنی قولت عمره ثم اسم السلام ،
 اینست که او از آن اسم الله تعالى را اراده کرده است زیرا السلام بکى از اسم خدا در آیه :
 « السلام المؤمن المهيمن » است ... و احتمال دارد که از اسم الله عليكما ، الزمات
 اراده شده باشد و علت رفع اسم الله بجهت مؤخر شدن عليكما بر آن است . چنانکه در گفته :
 يَا أَيُّهَا الْمَاتِحُ دَلْوِي دُونَكَ
 ابْنِي رَأَيْتُ النَّاسَ يَحْمِدُونَكَ^{۱۲}
 که مراد « دوتک دلوی ، است »^{۱۳}

بنابر نظر شیخ (ره) ، عليكما کلمه اغراء (یعنی کلمه ای که برای توجه دادن و ایجاد وظیفه و تکلیف
 می آید) خواهد بود و در اینجا نیز بدین منظور یعنی متوجه شدن و ایجاد وظیفه برای دو دختر لبید آمده
 است . و اسم السلام کلمه مغری به است و از نظر ادبی باید از کلمه اغراء مؤخر بوده و
 منصوب هم باشد ولی چون در اینجا مغری به بر اغراء مقدم شده لذا رفع مغری به را از این باب
 می راند چنانکه در شاهد زیر بدینگونه عمل شده است .

۶- يَا أَيُّهَا الْمَاتِحُ دَلْوِي دُونَكَ
 ابْنِي رَأَيْتُ النَّاسَ يَحْمِدُونَكَ^{۱۵}
 معنی : ای کسی که با دلوی آب کشنده هستی دلوی را بگیر ، که من مردم را دیدم تو را بواسطه اینکار
 ستایش می کردند .

شاعر : جارية من الانصار

بعده :

يُثْنُونَ خَيْرًا وَيَمْجِدُونَكَ
 خُذْهَا إِلَيْكَ اشْغُلْ بِهَا يَمِينَكَ

۱- تفسیر ابوالفتوح (۱: ۳۲) . ۲- سوره حشر: ۲۳ . ۳- شرح شعر شماره بعد خواهد آمد .

۴- التبیان (۱: ۲۶) . ۵- تفسیر الطبری (۱: ۱۲۵) ، تاریخ الطبری (۲: ۲۷۳) و اللسان (میخ)

واژگان: «الماتح»: کسی که با دل و آب می‌کشد. «دونک»: اسم فعل به معنی بگیر (خُذ) اعراب: «دلوی» مفعول (مغری به) تقدّم و «دونک» عامل (اعراء) مؤخر^۱ جمله «رأيت الناس» خبر «ان» و در موضع رفع، و جمله «يحمدونك» صفت الناس و محلاً منصوب است.

استشهاد: به «دلوی دونکا» است که مراد «دونک دلوی» می‌باشد و بنا به آنچه قبلاً توضیح داده شد دونک مؤخر شده است.

۷- أَكْفَرًا بَعْدَ رَدِّ الْمَوْتِ عَلَيَّ وَبَعْدَ عَطَايِكَ الْبِدْعَةَ الرِّبَاغَا (۲)

معنی: آیا ترا بعد از برگردانیدن مرگ از من و بخشیدن صدقه^۳ چریده به من ناسپاسی و کفران کنم.

شاعر: القطامی

نامش عُمَيْرُ بْنُ شَيْبَانَ بن عمرو، احدینی بکر ابن حبیب بن عمرو بن غنم بن تغلب است. وی نصرانی و معاشر اهل بصره است^۴ و ابن سلام از او در طبقه دوم شعراء اسلامی نام برده است^۵.

او این شعر را در مدح زفر بن الحارث الکلابی که او را پس از اینکه اسیر شد و حکم قتل وی صادر گردید، آزاد کرد و صدقه نیز به او بخشید سروده است.

قبله:

وَمَنْ يَكُنِ اسْتِلاَمًا إِلَى ثَوِيٍّ فَقَدْ أَحْسَنْتَ يَا زُفْرًا الْمَعَاغَا

واژگان: «الدواع»: جمع راع: شتر چرنده

اعراب: هزه برای استفهام الکاری و «کفرا» منصوب به فعل محذوف ای: اکفر کفراً. «بعد» ظرف فعل و مضاف به «رد»، و «الموت» مفعول ردّ که به آن اضافه شده است و فاعل بحریت دلالت کلام محذوف است ای: بعد از ذکر الموت. «عطاء» مصدری که به فاعلش

۱- برخی نیز گفته اند: دلوی: مبتداء و دونک: خبر است. جامع الشواهد (۳: ۳۱۷)

۲- دیوان القطامی: ۳۷، طبقات فحول الشعراء: ۴۵۴، الشعر والشعراء: ۶۱۰، الاغانی -

(۲۳: ۲۰۵) و تفسیر الطبری (۱: ۱۱۶). ۳- الاغانی (۲۳: ۱۷۵) ۴- طبقات فحول الشعراء: ۴۵۲

رک، اضافه شده است، «المئة» مفعول روم عطاء و مفعول اول آن حذف شده ای: بعد عطاءک ای ای المئة. و «الرتاع» صفت المئة می باشد.
استشهاد: به «عطاءک» می باشد که مصدر است و عمل فعل انجام داده است.

۸ - فَإِنْ كَانَ هَذَا الْبَخْلُ مِنْكَ سَجِيَّةً لَقَدْ كُنْتُ فِي طُولِي رَجَاءً كَأَشْجَابِ (۱)
معنی: اگر این بخل از تو کبر خوئی و سرشرت ذاتی باشد، من در طول دادن امید به تو اشعب
لجماع هتم.

واژگان: «اشعب»: نام مردی است از اهل مدینه که به او اشعب لجماع گفته می شد.^(۲)
اعراب: «ان» شرطیه و جمله «کان هذا البخل منك سجیة» شرط و «لقد كنت...»
جواب شرط است. «هذا البخل» اسم «کان» و «سجیة» خبرش می باشد.
«كنت» فعل ناقصه و ضمیر «ت» امش و «اشعب» خبر آن می باشد. جمله «فی طولی»
رجاءک» بنا به حالیت در موضع نصب است، «طول» مصدر عامل و ضمیر متکلم «یا» فاعلش
و «رجاءک» مفعول آن می باشد.
استشهاد: به «طول» است که مصدر بوده و عمل فعل انجام داده است.

۹ - بِاسْمِ الَّذِي فِي كُلِّ سُورَةٍ سَمِيَهُ (۳)
معنی: به اسم کسی که در هر سوره ای نشان علوش است.
أرسل فيها بأزلاً يقربمه
بِاسْمِ الَّذِي فِي كُلِّ سُورَةٍ سَمِيَهُ
شاعر: رُوْبِيَّةُ بْنُ الْعَجَّاجِ
وهو بها ينحو طريقاً يعلمه
قد وردت على طريق تعلمه

وی رُوْبِيَّةُ بْنُ الْعَجَّاجِ و اسم عجاج عبدالله بن رُوْبِيَّةُ بْنُ حَنِيفَةَ و هو ابو خريم بن مالك بن
قدامة بن أسامة بن الحارث بن عوف بن مالك ابن سعد بن زيد مناة بن تميم است و^(۴)

۱- تفسیر الطبری (۱: ۱۱۶) بدون ذکر نام شاعر. ۲- شرح شواهد مجمع البیان (۱: ۲۶)

۳- اللسان (سما) و شرح شافیه (۴: ۱۷۶)

۴- الاغانی (۲۰: ۳۱۲)

وکنیده اش ابو جَعْفَر است.^{۱۱}

وی از شعری فصیح مشهور و رجز گوی اسلامی در دوره ابویان و عباسیان است که مدح
بنی امیه و بنی عباس می کرده است.^{۱۲} از کللی در اعلام بنقل از وفیات الاعیان آورده که وقتی
رؤبه مرد، خلیل بن احمد گفت: شعر، لغت و فصاحت را دفن کردم.^{۱۳} ابن سلام از وی در
طبقه نهم شعری اسلامی نام برده است.^{۱۴}

واژگان: «سِمْه»: علامت و نشان، به کسر و ضم «میم» خوانده شدن و از «سَمُو» به
معنی عذر و رفعت مشتق می باشد.

اعراب: «باسم» جار و مجرور متعلق به محذوف ای: ابتدا باسم. «الذی» موصول
و بنا به اضافه در موضع جر است. «سِمْه» مبتداء و ظرف مقدم بر آن خبرش می باشد.
استشهاد: به «سِمْه» است تا دلالت کند بر اینکه اصل «اسم» سِمْو و مشتق از
سَمُو است.

۱۰- كَحَلْفَةٍ مِنْ أَبِي رِيَّاحٍ
يَسْمَعُهَا لِأَهْلِ الْكِبَارِ (۵)

معنی: مانند قسمی از ابی ریاح که خدای بزرگش آنرا می شنود

شاعر: اعشی

نامش میمون بن قیس بن جندل بن شراحیل بن عوف بن سعد بن ضبیعه بن قیس
بن ثعلبه بن عکابه بن صععب بن علی بن بکر بن وائل است و کنیه اش ابا بصیر و ملقب
به اعشی می باشد. در باره وجه تسمیه او گفته اند: او را بجهت ضعف بینائی چشمش اعشی
و بجهت بصیرت و بدیش قوی او ابا بصیر می گفتند.

وی شاعری جاهلی است که در اواخر عمر خود اسلام را درک کرد و برای اسلام آوردن به سوی
رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) حرکت کرد ولی قبل از اینکه پیامبر را ببیند به او

۱- طبقات فحول الشعراء: ۵۸۰ ، الشعراء والشعراء: ۴۹۶ و وسط اللالی (۱: ۵۶).

۲- الاغانی (۲۰: ۳۱۲) و الاعلام (۳: ۳۴). ۳- الاعلام (۳: ۳۴).

۴- طبقات فحول الشعراء: ۵۸۰ . ۵- دیوان اعشی: ۷۲ ، الصبح المنیر: ۱۹۳ ، معانی القرآن

(۱: ۲۰۴) و اللسان (۹).